

«کارگران گاه‌گاهی به پیروزی می‌رسند؛ ولی فقط به پیروزی زودگذر. نتیجه‌ی واقعی مبارزه کارگران، کامیابی فوری نیست؛ بلکه اتحاد روز به روز و فراگیرتری آنان است.»  
مانیفست کمونیست

به پیشواز اول ماه می

سخن نخست

## استثمار و ستم مضاعف بر زنان کارگر



صفحه ۳

### اول ماه می، روز اعتراض انسانی علیه یک زندگی غیر انسانی است!

اول ماه می، روز همبستگی کل طبقه‌ی کارگر در برابر کل بورژوازی و «روز اعتراض انسانی علیه یک زندگی غیر انسانی است.» کلیه‌ی خواسته‌ها و مطالبات در همه‌ی اکسیون‌ها، محافل و جشن‌ها در این روز، نباید از محور لغو کارمزدی و براندازی مالکیت خصوصی به‌دور باشد؛ طبقه‌ی سرمایه‌دار همه‌جا برای طبقه‌ی کارگر و همه‌ی فرودستان جامعه، گلیم خون‌ریزی و اندوه پهن کرده است؛ افسار همه‌ی فقر، فلاکت و جنایات دست نظام سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری از یک قرص نان گرفته تا توان کار انسان و از محبت و عاطفه تا دارو و درمان و حتا آب و آکسیجن را کالا ساخته و از دسترس همگان دور کرده است. بخش زیادی از انسان‌ها را کرونا نکشت و نمی‌کشد؛ بل این سیستم کاپیتالیستی است که با کالایی ساختن دارو، واکسن و آکسیجن، قتل عمد انجام می‌دهد. در هر ثانیه، صدها کودک، مادر، جوان و کهن سال در اثر بیماری‌های قابل علاج، به دلیل نداشتن توان مالی و عدم دسترسی به درمان و دارو از بین می‌روند. «هر سال گرسنگی بیشتر از مجموع تلفات ناشی از ابتلا به بیماری‌های خطرناکی؛ چون ایدز، سل و مالاریا، از انسان‌ها قربانی می‌گیرد.» (۱)

حدود ۷۸۰ میلیون نفر در جهان از گرسنگی و سوء تغذیه رنج می‌برد که ۹۸ فیصد از آن‌ها در کشورهای توسعه نیافته و رو به توسعه زندگی می‌کنند؛ از این جمله ۵۲۵.۶ میلیون در آسیا، ۲۱۴ میلیون در افریقا و ۳۷ میلیون در آمریکای لاتین و جزایر دریای کارائیب زندگی می‌کنند. (۲) مطابق آخرین آمار ارائه شده از جانب اداره‌ی زراعت و تغذیه سازمان ملل، که دویچه وله دری هم بر مبنای آن گزارشی را در سال ۲۰۱۸ به نشر سپرد، از هر پنج کودک پنج ساله، در جهان یک تن دچار سوء تغذیه است. هرچند که سازمان ملل متحد در همین گزارشش ادعا کرده بود که تا سال ۲۰۳۰ بر معضل گرسنگی پیروز می‌شود، اما آمار و ارقام، در چند سال اخیر و به‌ویژه به دلیل شیوع ویروس کرونا و بحران سرمایه‌داری، سیر صعودی این معضل بزرگ جهانی را نشان می‌دهد. این آمارها بیشتر بر اساس نظرسنجی‌های انجام شده، در بخش‌های امن جهان تهیه می‌شوند. اگر آمار دقیق فقر، گرسنگی، بی‌درویی و بی‌غذایی در مناطق در حال جنگ و بد امن هم به آن اضافه

صفحه ۲

## تکوین آگاهی طبقاتی یک پدیده صرفاً تیوریک نیست

گذشته و حال خود آن‌هاست. اما هنگامی که انسان‌ها مناسبات شی‌واره‌ی بازار، پول، سرمایه و... را، به مثابه‌ی پراتیک معین اجتماعی - که خود به طرق گوناگون در آن سهمین اند - دریابند، تنها در آن زمان آن‌ها می‌توانند یک تصور عملی در مورد این‌که چگونه می‌شود این مناسبات را تغییر داد، کسب کنند. ...

زندگی مادی خویش با یک دیگر برقرار می‌کنند. پراتیک اساسی آن‌ها کار اجتماعی است و این که شیوه‌ی برخورد آنان با نیروی کار اجتماعی شان چگونه است، این‌ها همه شرایطی هستند، که در نهایت تعیین کننده‌ی روند فرگشت تاریخ، جامعه و بشریت است. با این همه، این شرایط نیز محصول پراتیک

برای بزرگداشت از کارنامه‌های ماندگار مبارزاتی، جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر و سایر فردوستان و پیگیری پروسه‌های ناتمام پیکار برای رهایی انسان از ستم طبقاتی و اشکال ستم اجتماعی، لازم‌مست، به این واقعیت پی بُرد، که جامعه پدیده‌ی جز محصول کار انسان‌ها نیست. مجموعه‌ی مناسباتی است که افراد به مثابه‌ی عوامل فعال اجتماع در روند تولید و بازتولید

صفحه ۲

### نگاهی به چیستی فلسفه



صفحه ۶

### اول ماه می نقطه‌ی عطف در مبارزه طبقاتی کارگران



صفحه ۵

### چگونگی شکل‌گیری اول ماه می در فراز و فرود جنبش اجتماعی طبقه کارگر



صفحه ۴



دکتر طارق پیکار

## تکوین آگاهی طبقاتی یک پدیده صرفاً تیوریک نیست

زنده گی آن هاست! این‌جا، آگاهی به معنای با خبری از رسالت تاریخی طبقه است، نی با خبری از این متن و آن رویداد! با درک از این امر، که طبقات اجتماعی، پدیده‌های قایم به ذات و ایستا نبوده، بل که گروه‌های اجتماعی اند که در روند تکامل مادی جامعه به‌وجود آمده و از مراحل گوناگون فراز و فرود می‌گذرند، به این نتیجه می‌رسیم، که مفهوم طبقه‌ی کارگر، مفهوم مبارزاتی، با ابعادی بین‌المللی و دینامیک و روندی در حال شدن دوامدار است.

طبقه‌ی کارگر در این روند، هویت جمعی، خودآگاهی طبقاتی، سازمان یافتگی، فعالیت و پویایی کسب می‌کند و نسبت به اهداف، خواست‌ها و آرمان‌های مشترک و عمومی شان آگاه شده، موقعیت طبقاتی خویش را در نظام سرمایه‌داری درمی‌یابد و سرانجام خواهان تغییر بنیادی شرایط زیستی خود؛ یعنی تغییر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری می‌شوند و در گذار به جامعه‌ای فارغ از طبقات، می‌تواند نقش و رسالت تاریخی خویش را ایفا نماید.

مبارزه‌ی طبقاتی و همبستگی جنبش اجتماعی زحمتکش، بستر اساسی تکوین و رشد شعور انقلابی و یافتن بدیل‌های مناسب در مقابل نظام سرمایه‌داری است.

شکست روندهای جنبش‌های انقلابی در طول تاریخ، تاییدی است بر این اصل که بدون تیوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد!

بیان این واقعیت نیز هست، که تیوری انقلابی در خارج از مبارزه‌ی طبقاتی و مستقل از جنبش عملی انقلابی تکوین و تدوین نمی‌یابد، بل که آگاهی انقلابی در جریان مبارزه‌ی طبقاتی پدیدار میگردد و خود عنصری تفکیک‌ناپذیر در جنبش طبقاتی و مبارزات اجتماعیست!

نباید به صورت فعالیت صرف مغز ناظر، به مثابه‌ی انعکاس ذهنی یا نظری دنیای مادی خارج فهمیده شود، بل که باید دانست، که محصول دنیای مادی و بخشی از آن، یعنی خود فعالیت انسانی است. روی همین اصل است، که محتوای واقعی آن را تنها میتوان در پراتیک به اثبات رساند. بدین سان، تفکر خود یک پراتیک است!

بنا بر این، آگاهی، هرگز نمیتواند چیزی غیر از هستی آگاه باشد و هستی انسانها فراشد واقعی

**این‌جا، آگاهی به معنای با خبری از رسالت تاریخی طبقه است، نی با خبری از این متن و آن رویداد!**

**با درک از این امر، که طبقات اجتماعی، پدیده‌های قایم به ذات و ایستا نبوده، بل که گروه‌های اجتماعی اند که در روند تکامل مادی جامعه به‌وجود آمده و از مراحل گوناگون فراز و فرود می‌گذرند، به این نتیجه می‌رسیم، که مفهوم طبقه‌ی کارگر، مفهوم مبارزاتی، با ابعادی بین‌المللی و دینامیک و روندی در حال شدن دوامدار است.**

**طبقه‌ی کارگر در این روند، هویت جمعی، خودآگاهی طبقاتی، سازمان یافتگی، فعالیت و پویایی کسب می‌کند و نسبت به اهداف، خواست‌ها و آرمان‌های مشترک و عمومی شان آگاه شده، موقعیت طبقاتی خویش را در نظام سرمایه‌داری درمی‌یابد و سرانجام خواهان تغییر بنیادی شرایط زیستی خود؛ یعنی تغییر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری می‌شوند و در گذار به جامعه‌ای فارغ از طبقات، می‌تواند نقش و رسالت تاریخی خویش را ایفا نماید.**

برای بزرگداشت از کارنامه‌های ماندگار مبارزاتی، جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر و سایر فردوستان و پیگیری پروسه‌های ناتمام پیکار برای رهایی انسان از ستم طبقاتی و اشکال ستم اجتماعی، لازمست، به این واقعیت پی‌بُرد، که جامعه پدیده‌ی جز محصول کار انسانها نیست؛ مجموعه‌ی مناسباتی است، که افراد، به مثابه‌ی عوامل فعال اجتماع در روند تولید و بازتولید زنده گی مادی خویش با یک دگر برقرار میکنند.

پراتیک اساسی آن‌ها کار اجتماعی است و این که شیوه‌ی برخورد آنان با نیروی کار اجتماعی شان چگونه است، این‌ها همه شرایطی هستند، که در نهایت تعیین‌کننده‌ی روند فرگشت تاریخ، جامعه و بشریت است.

با این همه، این شرایط نیز محصول پراتیک گذشته و حال خود آن هاست.

اما هنگامی که انسانها مناسبات شی‌واره‌ی بازار، پول، سرمایه و... را، به مثابه‌ی پراتیک معین اجتماعی - که خود به طرق گوناگون در آن سهیم اند - دریابند، تنها در آن زمان آن‌ها میتوانند یک تصور عملی در مورد این که چگونه میشود این مناسبات را تغییر داد، کسب کنند. درست در چنین روندی است، که شعور اجتماعی در راستای تغییر بنیادی نظام سرمایه‌داری رشد و تکامل می‌یابد. بنا بر این، تکوین آگاهی طبقاتی یک پدیده‌ی صرفاً تیوریک نیست، که تنها تیورسیستها و دانشمندان میتوانند به آن دسترسی یابند، بل که در اساس و پیش از هر چیز، مساله‌ی عملی است، که از طریق مبارزه‌ی پیگیر علیه مناسبات نابرابر اجتماعی در نظامهای طبقاتی، به ویژه سرمایه‌داری به دست می‌آید. تیوری انقلابی خود نیز محصول چنین پراتیکی است!

در ضمن، آگاهی و فهم واقعیت‌های اجتماعی

شود، واقع‌تکان دهنده و بیشتر از این، مایه‌ی شرمساری بشریت است. مساله‌ی اساسی این‌است که گرسنگی مشکل کمبود امکانات و مواد غذایی نیست؛ در همین گزارش‌های سازمان ملل متحد به صراحت ذکر شده است که «میزان مواد غذایی تولید شده در جهان در یک سال برای سیر کردن شکم ده میلیارد نفر کافی است؛ حالا آنکه جمعیت جهان کمتر از هشت میلیارد نفر می‌باشد.»

مهمتر از همه، نه دهم جمعیت گرسنه‌ی جهان را کسانی تشکیل می‌دهد که آن‌ها خود هر سال عملاً برای ده میلیارد انسان مواد غذایی تولید می‌کنند. کنه مساله همین است که چرا امکانات غذایی و محصولات تسهیلاتی که در هر سال برای ده میلیارد نفر در جهان تولید می‌شود، بخش بزرگی از جمعیت جهان از آن محروم است؟

شالوده‌ی این نابرابری در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. در این سیستم، تولید بر بنیاد رفع کمبود و مایحتاج زندگی انسانها نیست، اساس تولید فقط و فقط سود است. فقر، بیکاری، گرسنگی، مرگ و میر ناشی از بیماری‌های قابل درمان، جنگ و نابرابری داده‌ای این نظام و اساساً سرشت استمرار حیات این وجه تولید است. حداکثر سود هم در مصداق اجتماعی‌اش در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، چیزی نیست به جز برآیندی کسب ارزش اضافی هرچه بیشتر از کار دیگری، یا به زبان دیگر استثمار هرچه بیشتر کارگران در پروسه‌ی تولید. هرقدر فرودستان به امکانات موجود جهان دسترسی پیدا کنند، به همان اندازه از سود سرمایه‌داران کاسته می‌شود. و به هر اندازه‌ای که نرخ استثمار بلند باشد، به همان پیمان، به سود سرمایه‌داران افزوده می‌شود. به عبارت ساده، این اساس رابطه‌ی بحران و رونق اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری است.

پس جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر نباید منتظر و دست‌نگر نظام پردگی مزدی باشد؛ سرمایه‌داری قادر نیست و اصلاً نمی‌خواهد، تا آنجا ساعات کار لازم را طویل بسازد که عملاً ساعات کار اضافه از بین برود. اگر چنین چیزی عملی گردد، به مفهوم مرگ سرمایه‌داری است؛ و یاد مان باشد که سرمایه‌داری یا حتا هر تک آدمی تا نهایت زیر فشار نباشد، نمی‌خواهد خودکشی کند. اول ماه "می" جشن همبستگی طبقه‌ی کارگر، روز تبلیغ و ترویج برای زدودن کل نظام سرمایه‌داری است. روزیست که طبقه کارگر هرچه بیشتر بر موقعیت اجتماعی و پوتنسیلی که برای تغییر دارد، پی‌ببرد و الترناتیف دنیای عاری از بردگی مزدی و مالکیت خصوصی را به بشریت پیشکش کند. اول ماه می فرصتی است که جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر سوای تعلقات مذهبی، زبانی و کشوری در یک امر مشترک، انسان‌ها را متوجه واقعیتی بسازد که در بخش بزرگی از تاریخ، نان، دارو، توان کار انسان و همه‌ای فرآورده‌های بشری کالا نبوده و هدف از تولید و بازتولید آن‌ها نه سود سرمایه‌دارانه، بل برای رفاه و رفع ضرورت همه‌ای انسانها بوده است؛ حالا هم با به زیر کشیدن نظام سرمایه‌داری چنین امری ممکن است. بشریت می‌تواند به‌دور از جنگ و همه‌ی مصایب اجتماعی که در این عصر مشخصاً زاده‌ی مناسبات کاپیتالیستی بر مبنای سود است، زندگی مسالمت آمیز و انسانی داشته باشند. وضعیت زندگی‌ای صورت بندی‌های پایینی جامعه به شدت غیرانسانی و فاجعه‌بار است. تغییر بنیادی وضع موجود فقط در گروی لغو بردگی مزدی و براندازی مالکیت خصوصی است. به پیشواز از اول ماه می، بیش از پیش باید برای تحقق یک چنین امری رفت. گرمی باد اول ماه می، روز همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر!

۱ : VOA, Science and Health, Empowering Women Would Help End Word

۲ : Food and Agriculture Organization of United Nations, ۸۷۰ million Globally almost chronically undernourished - new ۲۰۱۷, hunger report



# استثمار و ستم مضاعف بر زنان کارگر

## (چشم دید از وضعیت زنان قالین باف)

کمال صالح



**زنان برده وار در تولید قالین کار می کنند. کار شاقه و طاقت فرسای زنان از انظار عامه پنهان و در انزوا و در محیط تنگ یک فامیل کارگر قرار دارد. اما تولید شان که به شکل قالین در آمده به حیث یک کالایی مرغوب، در روی دیوار نمایشگاهها، در قصر های مجلل و دیگر جاها، بیگانه شده از تولید کننده خویش و مثل یک شخصیت در مقابل تولید کننده گانش ظاهر می شود. بخاطر پنهان ساختن استثمار عریان که در پروسه تولید قالین صورت میگیرد، مبلغان تجاری با نیرنگ و فریب آنرا میراث و هویت فرهنگی یک جغرافیای فرهنگی و رسم رواج خانواده ها و هنر زنان نامیده و راز استثمار را در لفافه های فرهنگی و هنری پنهان می دارند. درین میان چیزیکه از آن سخن رانده نمی شود و وضعیت بد و غیر انسانی کارگرانی است که شب و روز بدون هیچ نوعی امتیاز، فقط بخاطر زنده ماندن و بقای خود و فامیل شان داو طلبانه تن به این بردگی مزدی می دهند.**

از کارگری مانده است. و اکنون همه مسوولیت های خانه و تامین زندگی فامیل ده نفری، بدوش بصیره است. او از طریق اخذ فرمایش قالین و بافت آنان تامین معیشت می نماید. بصیره در ولسوالی گذره ولایت هرات با بردارش که او نیز کارگر روز مزدی است، دریک حویلی زندگی می کند. او با همسران برادرش روی یک قالین چهار متره کار می کنند ولی دست هایش درست کار کرده نمی توانند. او دستان نحیف و لرزانش را برای نشان می دهد و از درد و بی حسی که برایش رخ میدهد، برایم می گوید. او می افزاید که بیش از ۱۲ سال است پیش داکتر نرفته است. چون نه توان پرداخت فیس داکتر را دارد، و نه توان خرید دارو را. بصیره در محرومیت مطلق و باتمام نا بسامانی های زندگی ناگزیر می سازد و می سوزد. بصیره در حالیکه با دستان ضعیف اش مصروف بافتن است، از سر نوشت پسر دوازده ساله اش میگوید، که چندی پیش بخاطر کارگری به ایران رفته است. او می گوید پسرش فقط ۱۲ سال دارد. و خودرا مقصر می داند که نتوانسته پسر خودرا به مکتب روان کند. فقر، بیکاری و جنگ و مرضی شوهرش را مجبورش ساخته تا جگر گوشه اش از راه قاچاق به ایران بفرستد، تا مزدوری نموده، نان خانواده را تامین کند.

دیدار بعدی ما در ولسوالی گذره، از خانواده بی بی حلیمه است. که با سه زن بیوه که دو عروس و یک دخترش و جمله با بیست نفر اعضای فامیل از ولایت غور به هرات آمده اند. جنگ و فقر حلیمه و خانواده اش را از خانه و کاشانه اش در ولایت غور بیرون نموده و مجبور به مهاجرت هایی داخلی نموده است. اینان اکنون بنام بی جا شده گان داخلی یاد می شوند که در حومه های شهرهای بزرگ کشور زندگی می کنند.

حلیمه با بغض که گلویش را می فشرد می گوید، دو پسر جوان و دامادش را در بمباردمان های قوای خارجی در ولایت غور چند سال پیش از دست داده است. و خودش با عروس های جوان و بیست نفر اعضای خانواده که به شمول یک پسرش که از مرض روانی رنج می برد، به اینجا آمده اند. تا از فجاج جنگ و کشتار بیشتر اعضای خانواده ش تاحدی در امان بمانند. ولی فقر، تنگدستی و بی پناهی زندگی شانرا فلاکتبار ساخته است. او از تجاریکه برایش زمینه بافتن قالین را بازمزد ناچیز و بخور نمیر مهیا ساخته است شکر گزار است و خودرا مدیون

درهر جا و مکانی مشاهده میکنیم. رنج و استثمار مضاعف کارگران زن را در همین خانواده های قالین باف به وضوح می توان دید. اگرچه مردان نیز بخاطر فروش نیروی کارشان روزانه به چار سوهایی شهر می روند و در پی فروش نیروی کار شان هستند؛ ولی زنان دو چند مردان استثمار می شوند. آنان درعین زمان کار خانه، آشپزی و پرورش اطفال را بدوش دارند وهم کار پرزحمت قالین بافی را به پیش می برند.

نعیمه و شوهرش محمد رسول، با فامیل ۱۲ نفری شان از ولایت غور بخاطر نا امنی و بیکاری به هرات آمده اند. آنان اکنون دریک کمپ بی جا شده گان داخلی در حومه شهر هرات زندگی می کنند. محمد رسول که قبلا دهقان و خرده مالک بود، حالا یک کارگر روز مزد است. روزانه در چار سوهایی شهر هرات منتظر کار فرمایی است که او را به روز مزدی استخدام کند؛ ولی اکثر اوقات چانس همایش یاری نمی کند و دست خالی به خانه بر می گردد. نعیمه و محمد رسول در یک محوطه ای که مالک آن به اندازه نیم جریب زمین را چار دیواری نموده و در آن گرین هاوس (محل پرورش ترکاری و سبزیجات) ساخته است، اقامت موقتی دارند. آنان در دو اتاق گلی که در یک کنج محوطه ساخته شده اند، زندگی می کنند. این زوج کارگر، در بدل کرایه این دو اتاق گلی، برای مالک حویلی، باغداری می نمایند. و در عین حال نعیمه قالین پنج متره را به مزد چهار هزار افغانی از یک بازرگان قالین به فرمایش گرفته است. و اکثر وقت خودرا در بافتن آن می گذرانند. این چهار متر قالین مدت بیش از چهل روز را می گیرد تا تکمیل گردد. و روزانه ۱۰۰ افغانی مزدش می شود که کفاف یک وقت غذای درست را هم نمی شود.

نعیمه و خانواده دوازده نفری درهمین دو اتاق کوچک زندگی می کنند. دستگاه قالین بافی رانیز نصب نموده وهم محل پخت و پز شان است. و در ضمن در نبود فرش در زیر پای شان و نشستن در روی زمین هایی نمناک برای مدت طولانی نعیمه را به رماتیسم و دیگر درد های مزمن مبتلا ساخته است. همچنان گرد و خاک که را در جریان کار تنفس می کنند، آنان را در معرض امراض تنفسی قرار داده است.

بصیره، یک تن از کارگران دیگر قالین باف است. که شوهرش نیز از یک سال بدینسو بنابر کهولت و ضعیفی

درین او آخر یک سفر کاری به ولایت باستانی هرات داشتیم. و در باره پروسه ای ساخت قالین افغانی و آینده آن، برای نهاد تجاری که کار می کنم، گزارش تحقیقی تهیه نمودم. این چنین گزارش ها را در مطبوعات بورژوازی و نشرات نهاد هایی تجاری و فرهنگی زیاد می خوانید. اما چیزیکه درین نوع گزارش ها غایب است کار پر زحمت و طاقت فرسای که بافندگان قالین در یک شرایط غیر انسانی و برده وار در مقابل مزد ناچیز برای مالکین ابزار تولید انجام می دهند، می باشد. چون در حاکمیت مناسبات و شیوه تولید حاکم طبقاتی در جامعه، خلع ید شدن کتله ای بزرگی از انسانها امر طبیعی و لازم برای بقای مناسبات و روابط حاکم پنداشته می شوند. و این نوع وضعیت فلاکتبار را نه زائیده نظام تبعیض آمیز سرمایه داری؛ بلکه یک امر عادی، ازلی و ابدی وانمود می سازند.

در کشور های پیشرفته و صنعتی، حقوق و مزایای کارگران از جمله هشت ساعت کار روزانه، بیمه بهداشتی و بیکاری و تعیین حد اقل مزد مناسب برای گذاران معیشت انسانی، در اثر مبارزه طولانی کارگران و تحزب آنان تاحدی بالای دولت ها تحمیل شده و در قوانین شان مسجل گردیده اند. اما این مزایا و حقوق کارگران در کشور هایی که نظام سرمایه داری وابسته و پیرامونی حاکم است و طبقه کارگر هنوز با هویت خود به میدان مبارزه وارد نشده است، آرمانی بیش نیست.

طبقه کارگر، خصوصا کارگران زن در جوامع مرد سالار و مذهبی مثل افغانستان، ستم چند گانه را بدوش می کشند. مثال آشکار این نوع استثمار و ستم عریان، زنان قالین باف افغانستان اند، که هر انسان با وجدان را با دیدن پروسه تولید و پرزحمت و طاقت فرسای قالین های دست بافت که در پشت دیوارها و زیر سقف کلبه های غریبانه ودور از انظار عامه صورت می گیرد، تکان می دهد.

زنان برده وار در تولید قالین کار می کنند. کار شاقه و طاقت فرسای زنان از انظار عامه پنهان و در انزوا و در محیط تنگ یک فامیل کارگر قرار دارد. اما تولید شان که به شکل قالین در آمده به حیث یک کالایی مرغوب، در روی دیوار نمایشگاهها، در قصر های مجلل و دیگر جاها، بیگانه شده از تولید کننده خویش و مثل یک شخصیت در مقابل تولید کننده گانش ظاهر می شود. بخاطر پنهان ساختن استثمار عریان که در پروسه تولید قالین صورت میگیرد، مبلغان تجاری با نیرنگ و فریب آنرا میراث و هویت فرهنگی یک جغرافیای فرهنگی و رسم رواج خانواده ها و هنر زنان نامیده و راز استثمار را در لفافه های فرهنگی و هنری پنهان می دارند. درین میان چیزیکه از آن سخن رانده نمی شود و وضعیت بد و غیر انسانی کارگرانی است که شب و روز بدون هیچ نوعی امتیاز، فقط بخاطر زنده ماندن و بقای خود و فامیل شان داو طلبانه تن به این بردگی مزدی می دهند.

در جریان مصاحبه ها و دیدار از کارگاههای خانگی، در حومه شهر هرات، جاییکه صدها فامیل کارگر از جمله بی جا شده گان داخلی که خانه و زمین شانرا بنابر ناامنی و بیکاری ترک نموده و در حومه های شهر ها بزرگ در کمپ های موقتی وبدون دسترسی به خدمات ابتدایی به سر می برند، مرا با زندگی زنان قالین باف و فامیل شان از نزدیک آشنا ساخت. این دیدار مرا با واقعیت هایی عمیق تری روبرو ساخت که آن نقش زنان در تولید قالین افغانی که به اصطلاح شهره جهانی دارد، آشنا ساخت. اما مساله که درین میان بالایش بحث و تحقیق نمی شود و از دیدگاه عامه پنهان است، فروش مفت نیروی کار زنان از یک طرف، از سوی دیگر ستم چند گانه که زنان بخاطر جنسیت و محرومیت هایی اقتصادی بدوش می کشند، می باشد.

اگرچه خانواده های قالین باف، اعم از مرد و زن کارگر روز مزد هستند و خصوصا درین اواخر، جنگ، نا امنی و انباشت ابتدایی سرمایه در دست اشخاص و افراد محدود در افغانستان، اکثریت خرده مالکان را از ده ها و روستاها کنده و مجبور به ترک خانه و کاشانه شان نموده است. و قتیکه به وضعیت زنان قالین باف بنگریم، آدم به گفته فرید ریش انگلس دوست و آموزگار کارگران جهان می افتد، که گفته بود: در نظام سرمایه داری مرد سرمایه دار خانه و زن کار گرخانه است، مصداق اش ما امروزه

خوبی اش می داند. از حقوق مزایای کارش بی خبر است.

از ولسوالی گذره به طرف ولسوالی انجیل روان می شویم. تا وضعیت زندگی قریه ای دیگری را که اکثریت شان خانوار هایی قالین باف و کارگر اند، مشاهده نمایم و همایشان درد دلی داشته باشیم. در قریه ای کوچکی در ساحه پل هاشمی که تقریبا هفتاد تا هشتاد خانوار زندگی می کنند می رسیم. در آستانه قریه یک تعمیر کهنه را می بینم. حدس می زنم که شاید کدام ساختمان دولتی از کار افتاده باشد و از راننده که از آن محل است می پرسم که برایم معلومات دهد. راننده مرد مسنی است که تقریبا تاریخ چهار دهه گذشته این جا را به خوبی در حافظه دارد. او می گوید، این تعمیر کار خانه سمنت است که رئیس جمهور داود خان می خواست آنرا اعمار نماید؛ ولی در آن وقت نیم کاره ماند و مثل دیگر پروژه های زیربنایی که می خواست افغانستان را صنعتی سازد نا تکمیل مانده و هنوز کسی در فکر ترمیم و فعال سازی اش نیافتاده است. از کارخانه ای سمنت سازی می گذریم داخل دهکده ای می شویم. در دور و پیشم خانه هایی گلی با ساختما سنتی گنبدار، توجه ام را جلب می کنند. باورود به قریه، مردم از ما صمیمانه خوش آمدید می گویند. و بعد از معرفت و جور پرسانی از مشکلات شان چون جنگ، مهاجرت، خشک سالی و محرومیت های اجتماعی می گویند. من و همکارم میرویم به سراغ چند خانه قالین باف. در یک کلبه فقیرانه با خانم حنیفه ملاقات می کنیم. حنیفه زن بیوه و کارگر قالین بافی است. او شوهرش را در جنگ از دست داده و دو پسر جوان دارد که هر دویس معتاد و بار دوش حنیفه هستند. پسرانش از دست بیکاری و نا امیدی به مواد مخدر معتاد شده اند. ولی حنیفه علیرغم همه مشکلات مثل کوه استوار است و معیشت خانواده اش را از طریق قالین بافی و کار در خانه هایی مردم تامین می نماید.

او نه خانه دارد و نه زمین، در یک خانه کرایبی دواتاقه که کارگاره قالین بافی نیز در آن نصب است زندگی می کند. و با دخترانش بالای قالین فرمایشی کار می کنند. این خانواده یک قالین ۴ متره را در بدل چهار هزار افغانی در مدت یک ماه می بافند که کفاف نان خشک شان نه می شود. ماه ها میوه و گوشت را نمی بینند و از دارو داکتر خبری نیست.

این چند خانواده کارگر که از آنها یاد نمودم، مشمت نمونه خرواری است در اقیانوس فقر، جنگ و استثمار در نظام کنونی که زندگی پر مشقت و توأم با محرومیت ها و با در آمد بخور نمیر زندگی می کنند. این محرومیت ها و فقر در قرون وسطی یعنی در زمان عدم رشد صنعت و کمبود غذا، ادویه و سر پناه نیست؛ بلکه درست در اوج فروانی غذا، خانه و دارو در جهان است که در انحصار عده ای قلیلی از مالکین یا سر مایه داران در آمده اند. این در حالی است که قضیه های فساد و دزدی اراکین دولتی در قرار داد های پروژه های دولتی به میلیون ها دالر می رسند. قضیه ای کابل بانک، فساد در وزارت امور داخله در خریداری ها، کمک های حیف و میل شده از پول کرونا و دهها مورد دیگر مصداق آن است.

در فاصله چند کیلومتری این حومه ها، شهر هرات قرار دارد، جاییکه کار تراکم شده ای کارگران و فروشنده گان نیروی کار، چه در خدمات و چه در تولید، باعث تراکم سرمایه و انباشت آن در دست سرمایه داران تازه به دوران رسیده شده است. ما حصل دزدی، فساد و استثمار کارگران، به شکل بلند منزل ها، حوض آب بازیها و ساختمان ها و منازل مجلل در مالکیت سرمایه داران در آمده اند. اگر همین سرمایه هایی که از فلاکت ورنج کارگران زن و مرد بدست آمده اند، به درستی و عادلانه تقسیم شوند، حلیمه ها و بصیره ها به فقر و تنگدستی و محرومیت دچار نخواهند بود. سرمایه کدام هدیه آسمانی نبوده؛ بلکه درست یک رابطه اجتماعی است که منشاء آن نیروی ارزان کار کارگران در مناسبات و شیوه خاص تولید، یعنی تولید جمعی و تصاحب فردی است که اکثریت نفوس جامعه را به فقر و تنگدستی و عده قلیلی را که مالک ابزار تولید هستند به زندگی راحت و طفیلی می رساند.



داوود عارفی

# چگونگی شکل گیری اول ماه می در فراز و فرود جنبش اجتماعی طبقه کارگر



کارگران و زحمتکشان جهان راه پر خم و پیچی مبارزات خونین برای تحقق مطالبات و حقوق شان علیه صاحبان وسایل تولید یعنی طبقه سرمایه دار را پیمودند تا موفق به تقلیل ساعات کار روزانه و برسمیت شناختن اول می بنام روز جهانی همبستگی طبقه کارگر شدند.

تمدن، توسعه و پیشرفت های چشمگیر جهان امروزی که بر شالوده فراورده های انقلابات صنعتی، تکنولوژی و دیجیتالی استوار است محصول کار و پیکار نیرو های مولده یعنی طبقه کارگر و زحمتکشان سراسر جهان میباشد.

اگر چه با زوال شیوه تولید فئودالی و استقرار شیوه تولید سرمایه داری آهنگ رشد و توسعه اقتصادی در کشور های اروپای غربی و امریکای شمالی سرعت بمراتب بیشتری گرفت بطوریکه این سرعت رشد و توسعه به مقایسه رشد و تکامل جامعه بشری در تمام طول تاریخ موجودیت انسان بروی زمین بی نهایت سریع بوده و انسان را از مغازه نشینی و در بادیه نشینی به اوج پرواز های بلند تا سیاره های نظام خورشیدی رساند. اما متناسب به آن مناسبات غیر عادلانه تولید کماکان نی تنها ادامه یافته است بلکه طبقات فرو دست جوامع انسانی را در پایین ترین درجات محرومیت های مادی و معنوی نیز قرار داده است. این توسعه، پیشرفت و فراورده های انقلابات صنعتی و تکنولوژی ثمره ی کار و پیکار، غرق ریزی ها، دستاورد پر آبله و نتیجه ارزش آفرینی نیروی کار کارگران در طی ساعات طولانی کار روزانه در نظام سرمایه داریست.

اما وضعیت زندگی کارگران معکوسا متناسب با سیر سریع تکامل اجتماعی و اقتصادی در این عصر بوده است. طبقه کارگر با آنکه عالی ترین سطح زندگی پر تجمل و رفاه را برای سرمایه داران مهیا کردند ولی خود در پایین ترین سطح زندگی از لحاظ رفاه اجتماعی قرار داشته با انبوهی عظیم محرومیت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم میکنند.

غیرعادلانه بودن مناسبات تولید نظام سرمایه داری را زمانی دقیق و برجسته میتوان دید که توسعه و پیشرفت شتابنده فراورد های علمی و تخنیکی، رفاه و ثروتمند شدن افسانوی طبقه سرمایه دار را با فقر و تنگدستی و محرومیت های بیش از نود فیصد جمعیت جهان که مشتمل بر کارگران و سایر لایه ها و اقشار زحمتکش جهان اند، مقایسه گردد. از این مقایسه به وضاحت میتوان به این نتیجه منطقی رسید که با توجه بر تاریخ موجودیت انسان بروی زمین که بیش از چهل هزار سال تخمین میگردد هنوز جوامع انسانی در مرحله کودکی در راستای تامین مناسبات اجتماعی مبتنی بر عدالت، مساوات، آزادی و وارستگی انسان از هر نوع قید و اسارت قرار دارد. واقعیت این مساله در ولع سیری ناپذیری سرمایه دار در تصاحب محصول کار در جهت انباشت سرمایه و بکار انداختن آن برای نابودی انسان، محیط زیست و طبیعت است. کارل مارکس متفکر و فیلسوف نامدار جهان تمام رازهای پوشیده استثمار نیروی کار توسط سرمایه را با دقت بی نظیری کشف و ثابت ساخت که رابطه میان افزایش و انباشت سرمایه و فقر و محرومیت های صاحبان نیروی کار یعنی کارگران یک رابطه معکوس است. بهر اندازه ایکه سرمایه تولید و انباشت میشود متناسب به آن سطح زندگی کارگران پایین می آید و محرومیت های زندگی پرولتاریا افزایش می یابد.

علی علیرغم مبارزات پیگیر طبقه کارگر جهت بدست آوردن حقوق مشروع شان هنوز کارگران تحت استثمار شدید قرارداشته مجبور به انجام کار با ساعات طولانی روزانه اند.

"کار روزانه تا چه حد میتواند فراتر از مقدار زمان کار لازم برای باز تولید خود نیروی کار افزایش یابد ؟" مارکس با مطرح کردن این سوال در کتاب کاپیتال در ادامه می نویسد: "سرمایه به این سوال چنین پاسخ میدهد کار روزانه شامل ۲۴ ساعت کامل است که از آن باید چند ساعت برای استراحت کم کرد زیرا بدون

**اگر چه با زوال شیوه تولید فئودالی و استقرار شیوه تولید سرمایه داری آهنگ رشد و توسعه اقتصادی در کشور های اروپای غربی و امریکای شمالی سرعت بمراتب بیشتری گرفت بطوریکه این سرعت رشد و توسعه به مقایسه رشد و تکامل جامعه بشری در تمام طول تاریخ موجودیت انسان بروی زمین بی نهایت سریع بوده و انسان را از مغازه نشینی و در بادیه نشینی به اوج پرواز های بلند تا سیاره های نظام خورشیدی رساند. اما متناسب به آن مناسبات غیر عادلانه تولید کماکان نی تنها ادامه یافته است بلکه طبقات فرو دست جوامع انسانی را در پایین ترین درجات محرومیت های مادی و معنوی نیز قرار داده است.**

ان نیروی کار قادر نیست خود را دوباره از سر گیرد. بدیهی است که کارگر در کل زندگی خود چیزی بیش از نیروی کار نیست و در نتیجه تمام زمانی که در اختیار دارد بنابر بر سرشت خود اصولا زمان کاری است که باید به خود ارزش افزایی سرمایه اختصاص داده شود." (۱)

مارکس در ادامه می نویسد: "سرمایه با ولع سیری ناپذیرش برای کار اضافی نه تنها از اخلاق بلکه حدود جسمانی کار روزانه نیز تجاوز میکند. سرمایه زمان لازم برای رشد، تکامل و سلامتی را غصب میکند. سرمایه مصرف هوای آزاد و نور خورشید را می رباید در وقت غذا خوردن چانه میزند و هر جا که امکان داشته باشد آنها را در فرایند تولید می گنجانند تا غذا به همان نحوی به کارگر بعنوان وسیله مصرف تولید خورنده شود که زغال سنگ به دیگ بخار و گریس به ماشین. خواب عمیق را که برای احیا و تجدید و تازه کردن نیرو های حیاتی ضروری است به چند ساعت کاهش میدهد... تولید سرمایه داری با کاستن از حیات کارگر، زمان تولید او را در یک دوره معین افزایش میدهد." (۲)

از توضیحات مارکس بدرستی می توان به این واقعیت پی برد که ارزش افزایی سرمایه ارتباط مستقیم به شدت استثمار، افزایش ساعات روزانه کار و انجام کار اضافی توسط کارگر دارد و این ارزش افزایی بالعکس عمر کارگر را کوتاه و زمان زندگی کارگر را کاهش میدهد. استثمار شدید و طولانی بودن ساعات روزانه کار، کارگران را مجبور به مبارزات و اعتصابات متداوم بر علیه سرمایه داری کرد. به همین دلیل ایستادگی و اعتصابات طبقه کارگر در سراسر کشور های سرمایه داری روز تا روز دامنه گسترده می یابد و لاید که در جریان این مبارزات و اعتصاب ها هزار و میلیون ها کارگر قربانی است.

هدف مبارزات و قیام های کارگران تحقق مطالبات مشروع شان چون افزایش دستمزدها، تقلیل ساعات روزانه و بهداشت شرایط ایمنی کار بود و کارگران

در اول ماه مه ۱۸۹۰ اولین روز جهانی کارگر با تظاهرات گسترده ای بمنظور کاهش زمان به مدت

هشت ساعت کاری در کشورهای مختلف از جمله فرانسه، اتریش-مجارستان، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک، هلند، دانمارک، نروژ، سوئد و ایالات متحده برگزار شد. انگلیسی ها یکشنبه اول ماه مه اجتماع بزرگی ترتیب دادند. نبرد با پلیس در برخی از شهرهای ایتالیا، اسپانیا و فرانسه صورت گرفت. این اعتصاب فقط بلافاصله در ایالات متحده با موفقیت انجام شد، جایی که کارگران در برخی از ایالت ها هشت ساعت کار روز را بدست آوردند، در حالی که در برخی از زمینه های دیگر یک روز کاری ۹ ساعته معرفی شد.

در کنگره انترناسیونال دوم در سال ۱۸۹۱ تصمیم بر این شد که تجلیل روز کارگر به یک سنت سالانه تبدیل شود. در این کنگره مارکسیست های آلمان و انگلیس تلاش کردند روز جهانی کار را به اولین یکشنبه ماه مه منتقل کنند، اما این قطعنامه اکثریت را کسب نکرد. فرانسوی ها مخالف انتقال به روز یکشنبه بودند زیرا این کار را تسلیم می دانستند. این به دلیل قتل عام فرانسه است که در آن سربازان به سمت جمعیت معترض غیر مسلح شلیک کردند و در این راه ده نفر کشته شدند.

در ملبورن، کارگران و کار فرمایان ابتدا توافق کردند که روز کاری را در ۱۸۵۶ پس از تعطیل کارگران ساختمانی به هشت ساعت محدود کنند. در سال ۱۸۶۴، "کنوانسیون کارگران" در بوستون تاسیس شد، جایی که به موجب قانون یک روز هشت ساعته تایید شد.

پیروزی قیام کارگران روسیه و سپس تاسیس دولت شوروی و بمیان آمدن سیستم سوسیالیسم دولتی در اروپای شرق و بر کشور های امریکای لاتین و ویتنام، مرحله کیفی نوین در پیروزی های طبقه کارگر در مبارزات شان بر علیه نظام سرمایه داری بود. تحت تاثیر جنبش نیرومند در سیستم دولتی سوسیالیزم کارگران سراسر جهان موفق به تشکیل سازمان ها و اتحادیه های کارگری و سندیکاها شدند.

روز اول می در این کشور ها و سراسر جهان با شکوهمندی تا کنون همه ساله تجلیل میگردد. با فروپاشی دولت شوروی سابق و دولت های دارای سیستم سوسیالیسم دولتی اروپا جنبش جهانی کارگران متحمل آسیب های زیادی شدند اما پرولتاریای جهان گزینه دیگری ندارند بجز ادامه مبارزات و مطالبات مشروع شان برای محوه بنیادی استثمار.

در اثر تداوم جنگ و اقتدار گروه های مافیای و سرمایه داری که از درون ساختار های مافیایی بوجود آمده اند، کارگران و زحمتکشان افغانستان زنده گی اندوهبار و دردناکی را سپری میکنند؛ و با توجه به این واقعیت دردناک تحت شدید ترین استثمار قرار داشته و از ابتدایی ترین امکانات معیشتی و وسایل زندگی محروم ساخته شده اند.

تجربه تاریخی مبارزات طبقه کارگر و زحمتکشان نشان داده/میدهد، که آنان فقط در اتحاد، همبستگی و سازمان یابی مستقل از دولت ها و نهاد های متعلق به حاکمیت های استثمارگر و مستقل از کار فرمایان تنها تکیه به نیروی تشکیلاتی خود قادر به دستیابی به مطالبات و خواست های شان اند.

طبقه کارگر در سراسر جهان و منجمله افغانستان گزینه ای جز این ندارند که برای رهایی از زنجیر های بردگی مزدی با تشکل، تقویت و فشرده گی صفوف شان بر محور سازمان های سیاسی کارگری و شوراهای کارگری به مبارزات داد خواهانه سیاسی و صنفی ادامه دهند. سخن ناب و معروفیست که آنان در این پیکار انقلابی چیزی را از دست نمی دهند به جز زنجیر های پای شان.

فرخنده باد اول می روز شکوهمند و جهانی همبستگی کارگران!

۱- سرمایه مجلد یکم ص ۲۸۶

۲- همانجا

۳- Wikipedia Dag van de Arbeid

۴- سرمایه مجلد یکم ص

# اول ماه می نقطه‌ی عطف در مبارزه طبقاتی کارگران



نعم سلیمی

بازهم ماه می از راه در رسیده و روز اول آن که به مثابه ستاره درخشان و نقطه چرخشی در تارک سنگر مبارزه طبقاتی کارگران جهان می درخشد مانند ممنوع دیگر آن هشتم مارچ، روز بین المللی زنان کارگر جهان، از دل جنبش جهانی سوسیالیستی قرن نوزدهم سر بیرون آورد و به طلیعه دار سنگر های فتوحات و پیروزی های بیشتر زحمتکشان و تهدیستان جهان در مبارزه آن ها علیه نظم کهنه جهانی مبتنی بر کار مزدوری و سرمایه مبدل شد.

تجلیل روز اول ماه می به مثابه همایش و نمایشی از مبارزات طبقه کارگر برای هشت ساعت کاری از دهه ی ۱۸۸۰ آغاز و در فرایند جدال کار و سرمایه به روز همبستگی طبقه کارگر، تکامل نمود.

در آن زمان قلب تپنده این مبارزه و جنبش کارگری در شیکاگو قرار داشت، ولی اساسا از جانب انترناسیونال اول کارگری (انجمن بین المللی کارگران) سازماندهی می گردید. کارگران در آن روزگار تحریکاتی را از شیکاگو برای چندین ماه جهت تقلیل ساعات های کاری به ۸ ساعت روزانه به راه می انداختند. چنانچه در آستانه اول ماه می ۱۸۸۶ پنجاه هزار کارگر در اعتصاب به سر می بردند و یک روز بعد آن سی هزار نفر دیگر به جمعیت آن ها افزوده شد که تمامی کارخانه های تولیدی شیکاگو را به یک حالت سکون و تعطیل در آورد. « به تاریخ ۳ ماه می { ۱۸۸۶ } پلیس بالای جمعیت اعتصاب گران در یک فابریکه ی در

Haymarket شلیک نمود که در نتیجه آن چهار نفر به قتل رسید و چندین نفر دیگر زخم برداشت و برای تلافی این کاریک نارنجک نیز به سوی پلیس پرتاب گردید، و یک افسر پلیس به هلاکت رسید. کارگران دستگیر شدند و چهار نفر آنها به دار آویخته شد. شواهد اندک و یا هم هیچ شهودی برای دخالت این اشخاص با پرتاب نارنجک وجود نداشت و به این ترتیب فیصله محکمه به یک سقط جنین عدالت و دادخواهی شهرت یافت. « ۲۰۰۸ May Day reports ، نشریه در دفاع از مارکسیسم ، ۲ می ۲۰۰۸ )

به گونه فشرده برای درک این مطلب که چگونه تراکم تدریجی کمی جو روحفای سرمایه داران و کارفرمایان در حق کارگران بلاخره انبار مواد انفجاری مبارزه طبقاتی را در آن زمان به انفجار در آورد و کاسه صبر کارگران را لبریز ساخته و با پیشکش شدن هشت ساعت کاری از جانب آنان جشن اول ماه می متولد گردید، باید یاد آور شد که: « کارگران ایالات متحده امریکا شکایات شان را قبلا در آغاز قرن نوزدهم در برابر روز کاری "از طلوع تا غروب آفتاب" که در آن زمان اوقات کاری حاکم را تشکیل میداد بلند نمودند. ۱۶، ۱۴، و حتی ۱۸ ساعت کاری غیر عادی تلقی نمی گردید» (تاریخ روز می، نشریه رساله های انترناسیونال، سال ۱۹۳۲)

از جانب دیگر درک و تحلیل کارل مارکس در چپتر اختصاصی "روز کاری" در جلد اول کاپیتال که در سال ۱۸۶۷ منتشر گردید و دقیقا مناسبت آن را مطالبه هشت ساعت کار از جانب جنبش کارگری تشکیل می داد به همبستگی منفعت طبقاتی کارگران سیاه پوست و سفید پوست اشاره نموده و نقش محرک جنگ داخلی را در امریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵) برای ایجاد بیداری و پیدایش "جنبش ۸ ساعت کاری" برجسته می سازد که در قسمتی از آن چنین می خوانیم: « هر گونه جنبش مستقل کارگری در ایالات متحده امریکا تا زمانیکه برده گی بخشی از ریخت و بافت زشت جمهوری را تشکیل می داد فلج بود. جائیکه کارگری با پوست سیاه علامت گذاری شود، کارگر سفید نمی تواند خود را رها سازد. مگر از میان نابودی برده گی یک زندگی نیرومند، جهش نمود. اولین میوه جنگ داخلی عبارت بود از یک تحرک برای ۸ ساعت کار، جنبشی که با سرعت سریع از آتلانتیک تا پاسفیک، از نیوانگلند New England تا کالیفرنیا به حرکت افتاد.»

انگلس در پیشگفتار چهارمین نسخه مانیفست که او آنرا در اول ماه می ۱۸۹۰ منتشر نمود، تاریخ سازمان های جهانی پرولتری را مرور نمود و در رابطه با اهمیت اول ماه می و موفقیت های بعدی چشمگیر طبقه کارگر درین

باشد. این جریان ها سعی می ورزند تا نقش رزمنده و پیکار جوی تظاهرات کارگری را در سطح لذت بردن از یک روز رخصتی و تفریح سقوط دهند. به همین منظور است که همیشه اصرار بر آن میگردد که تظاهرات و راهپیمای ها را در یکشنبه های نزدیک به اول ماه می برگزار کنند، برای اینکه در همه اوضاع و احوال در یکشنبه ها کارگران کار نمی کنند (اشاره به اوقات کاری در کشورهای غربی) بنابراین مسلما که کارگران اعتصابی را هم برای به سکون در آوردن فابریکه ها و کارخانجات راه اندازی نمی کنند.

به تصور من ترس سرمایه داران و هیات حاکم آن ها از اعتصاب ها و بخصوص اعتصاب های سراسری در آن نهفته است که آن ها در هر اعتصابی سر آغاز و مقدمه ی را برای میدان مشق و تمرین یک انقلاب می بینند، زیرا که آنها به آسانی می توانند دیگر اقدامات چون شورش ها، طغیان های پراکنده را سرکوب نمایند، ولی تجربه های تاریخی انقلابات نشان داده که نمیشود که یک اعتصاب و عصیان سرکشی از دستور کار فرمایان را که منجر به اختلال و سکون کل نظام سرمایه داری می شود، متوقف ساخت.

در حالیکه برای گرمی داشت از روز اول ماه می، روز بزم و رزم طبقه کارگر جهانی برای یاد دهانی از رزمندگانی که برای دستیابی به آرمان های سترگ انقلابی، جان های شان را فدا نمودند همه کارگران جهان، منجمله افغانستان باید این روز را چون روز نمایش و همایشی از اراده شان جهت امحاء سیستم استعماری و استعماری سرمایه داری و کار مزدوری به جشن بگیرند و سنگر های تاریخی شیکاگو را بیاد ها تداعی و زنده نمایند و در چنین فرصتی مبارزه پیگیر خود را برای تحقق شعار های آتی مبذول نمایند:

جولوگیری از اخراج کارگران از کار، شغل یابی و فراهم سازی زمینه برای کار مداوم کارگران!  
مبارزه برای ایجاد مسکن و سرپناه برای کارگران!  
از دیاد دستمزد ها بنا بر ازدیاد نرخ تورم اقتصادی!  
تعقیب عدلی از اجرا و تطبیق هشت ساعت کار روزانه که در قانون کار تسجیل یافته و مجازات متخلفین در چنین موارد!

لغو قرارداد های موقت کاری!  
برابری پرداخت حقوق زنان مساوی به مردان و برقراری حقوق سیاسی و اجتماعی برابر برای آنها در تمامی عرصه ها!

مبارزه برای ایجاد بیمه های صحی برای کارگران و خانواده های آنها!  
لغو کار کودکان و مجازات قانونی بر متخلفان چنین!  
رهایی جهان از طوق لعنت جور و ظلم استعمار سرمایه داری در دست طبقه کارگر است!  
بیا خیز، از جا برانداز، بنای کاخ دشمن!



زمینه با یاد آوری از مرگ دوست نزدیکش کارل مارکس که شاهد عینی چنین پیروزی ها نبود، چنین جمع بندی می نماید: « زمانیکه من این سطور را مینویسم، پرولتاریا اروپا و امریکا آرایش نیرو های خود را مرور می نمایند؛ این نیروها برای اولین بار در یک ظرفیت و لشکر واحدی بسیج گردیده و برای یک منظوراتی: تصویب قانونی هشت ساعت کاری... نمایشی که ما شاهدیم سرمایه داران و زمین داران تمامی سرزمین ها درک می کنند که امروز در واقعیت امر پرولتاریا تمامی سرزمین ها متحد شده اند...».

روزالوکزامبورگ یک بانوی انقلابی پایدار و ماندگار لهستانی و یکی از رهبران جنبش های سوسیالیستی در آغاز قرن بیستم در یک مقاله یی زیر عنوان "روز می" بالای نقش انقلابی اول ماه می تاکید ورزیده و چنین نوشت: « تصور اساسی روشن تجلیل از روز می (اول می / پ ن) عبارت است از اقدام و عمل مستقل توده های تهدیدست پرولتری می باشد، اقدام سیاسی توده یی میلیون ها کارگر... برای هشت ساعت کاری، صلح جهانی و سوسیالیسم.»

در سر آغاز این نوشته اشاره شد که قلب جنبش روز می در شیکاگو بود، ولی اساسا از جانب اولین انجمن بین المللی کارگران سازماندهی می گردید. باید خاطر نشان ساخت که برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب که از حوصله یک چنین جستار کوتاه بیرون است از پرداختن به جزئیات فعالیت های انجمن درین زمینه انصراف نموده و صرفا بطور خلاصه یا آوری شوم که به تاریخ ۱۴ جولای ۱۸۸۹ در پاریس به مناسبت صدمین سالگرد باز شدن و ویران شدن زندان باستیل کنگره موسسین انترناسیونال دوم به مناسبت بزرگداشت از شهدای Haymarket، روز اول ماه می را یک روز بین المللی مرخصی و تعطیل اعلان نمود و پرچم سرخ به مظهر و نماد خون جان بازان طبقه کارگر در مبارزه آن ها برای حقوق بر حق کارگران مبدل گردید.

اما در یک تحلیل موجز و کلی باید یاد آور شوم که روز اول ماه می در واقعیت امر برای تهدیستان افغانستان و جهان روز همبستگی اکثریت بزرگ جامعه بشری است که تمامی تمدن انسانی را با زحمات و نیروی کارش ایجاد نموده، ولی سهم خودش از آن در بهترین حالت بیشتر از کسب حد اقل امکانات معیشت برای تجدید نیروی کارش نیست، پدید آورنده کل ثروت جهان است، اما خود ثروتی ندارد، همه رفاه و آسایش از برکت نیروی کار او میباشند، ولی خودش در زندگی روزمره از رفاه و آسایش لازم برخوردار نیست.

آنچه که مربوط به مامیگردد این است که متاسفانه بعد از بیست سال حضور نکبت بار نیرو های ناتو در افغانستان در آستانه فرا رسیدن جشن اول می تپی دستان در کل و کارگران بطور اخص آن در فرایند تولید اجتماعی ثروت و سرمایه بر سر دو راهی نان و نابودی

قرار دارند. همچنان لازم به یاد آوری میدانم که ازین روز (اول ماه می) هم دولت پو شالی سرمایه داری، هم به اصطلاح "اتحادیه ملی کارگران افغانستان" و همچنان رسانه های جمعی طوریکه شایسته و بایسته این روز است تجلیل به عمل نمی آورند، و حتی در بسا موارد وجود چنین روز خجسته عمدا به حاشیه فراموشی رانده می شود.

از جانب دیگر در افغانستان کارفرمایان و مدیران شرکت های سرمایه داری هیچگونه توجهی به سلامتی کارگران ندارند؛ و حوادث محیط کار همواره باعث کشته شدن کارگران شده و در مقابل کار طاقت فرسای به آنها مزد ناچیز و بیخورد میسر داده میشود و در ضمن بیکاری و فقر گسترده، توام با جنگ و شیوع آفت ویروس کرونا نیز در کشور جولان می کند.

قابل یاد آوری است که در نتیجه جنگ ها و مداخلات بیگانگان طی نیم قرن گذشته سبزه ساختار اجتماعی جامعه ما ویران شده و تشکیلات کارگری نیز آن طوری که باید رشد متعارفش را پی می گرفت، نتوانسته است به پیش برود.

بنابراین یکی از ضرورت های مبرم و اساسی برای کارگران ما و از آن جمله کارگران روشنفکر و همچنان روشنفکران کارگری پیشرو در آستانه تجلیل از جشن می این است تا اولین گام ها را برای رهایی زحمتکشان ما از گرو اتحادیه بوروکراتیک رسمی ملی کارگری که در سایه دولت عمل می نماید بردارند و برای ایجاد تشکیلات "مستقل" کارگری (شورا های کارگری به مثابه بهترین نمونه تمثیل دموکراسی کارگری) دست به کار شوند که در زیر چتر آن تمامی جناح ها، سازمان ها، گرایش های مستقل کارگری، تپی دستان شهری و روستایی، سایر نیروهای عدالت پسند و مترقی صرف نظر از تفاوت های فکری شان در وجود یک اپوزسیون دموکراتیک انقلابی گرد هم آمده و سرنوشت و مقدرات شان را برای رهایی کامل از اسارت ثروت و سرمایه به دست خود بگیرند.

دولت افغانستان و حلقات حاکم شبه فاشیستی در آن تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی جهانی سعی دارند تا با پیروی از شعار تفرقه بانداز و حکومت کن در مغایرت با قانون اساسی خود این دولت و همچنان اصول و مبانی جامعه شناسی علمی اقوام چهارده گانه مندرج در قانون اساسی را به ۵۴ قوم جدید (زیر ساخت های قومی) منقسم نماید و به این ترتیب از وحدت آسیب پذیر ولزبان طبقاتی تپی دستان جامعه ما برای تداوم سلطه جور و ظلم جولوگیری به عمل آورده و توده های عوام ما را با وعده توهم صلح کاذب به گمراهی بکشاند. در خاتمه باید تاکید نمایم یکی از تهدیدها و خطر هایی که جنبش انقلابی کارگران را هم در جهان و هم در افغانستان تهدید مینماید، تاثیر و نفوذ جریان ها، احزاب و گرایش های ریفورمیستی به اصطلاح اصلاح طلب در میان توده های میلیونی کارگران می

# نگاهی به چیستی فلسفه



محمدزمان سیرت، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی

چنانکه در واقع و نفس الامر هستند ببینیم. ما می‌خواهیم در برابر حوادث و نامایمات خندان باشیم و هنگام مرگ هم تبسمی بر لب داشته باشیم. ما می‌خواهیم کامل باشیم و نیروها و قوای خود را بررسی کنیم و آنها را نظم و ترتیب دهیم و امیال خویش را هماهنگ سازیم، زیرا نیروی منظم و مرتب آخرین سخن اخلاق و فن سیاست و شاید آخرین کلمه منطق و مابعدالطبیعه نیز هست. ثورو می‌گوید: «برای فیلسوف شدن داشتن افکار باریک و حتی تاسیس مکتب خاص کافی نیست، تنها کافی است که حکمت را دوست بداریم و بر طبق احکام آن زندگی ساده و مستقل و شرافتمندانه و اطمینان بخش داشته باشیم.»

اگر ما فقط حکمت را پیدا کنیم می‌توانیم مطمئن باشیم که بقیه به دنبال آن خواهند آمد. لیکن چنین اندرز می‌دهد: «نخست اموری را که برای «روح» خوب و صالح است جستجو کن تا چیزهای دیگر بر آن بیفزاید و یا لاقط فقدان آن حس نشود.» حقیقت ما را توانگر نمی‌سازد ولی آزاد بار می‌آورد. کلامی از ویتگنشتاین وجود داشت که اشلیک هم نقل می‌کرد دایر به اینکه فلسفه نظریه و آموزه نیست، فعالیت و عمل است. حاصل و نتیجه فلسفه مجموعه‌ای از گزاره‌های صادق یا کاذب نیست، زیرا علوم باید به اینگونه گزاره‌ها رسیدگی کنند؛ بلکه صرفاً عمل روشن کردن و تحلیل و در بعضی موارد، برملا کردن مهمات است. جمله‌ای که بعضاً بکار می‌رود اینکه مساله "حل نمی‌شود، منحل می‌شود" که از جمله کارهای فلسفه است.

فلاسفه بزرگ همیشه به زبانی حرف زده‌اند

ادامه در صفحه ۷

ذاتی یا به قول اسپینوزا ذات جوهری آنهاست؛ بدین طریق تمام حقایق با هم متحد می‌گردند و به «کلی مافوق کلیات» می‌رسند. در فلسفه لذتی وجود دارد؛ حتی در سراب بیابانهای علم بعدالطبیعه جذب و کششی هست. هر طالب علمی این معنی را تا هنگامی که ضروریات قاطع حیات مادی او را از مقام بلند اندیشه به سرزمین پست مبارزه اقتصادی فرود نیاورده است، درک می‌کند. اغلب ما در بهار عمر خویش روزهای طلایی را گذرانده‌ایم که در آن معنی قول افلاطون را که «فلسفه لذتی گرمی است» درک کرده‌ایم، در آن روزها عشق به حقیقتی ساده آمیخته با اشتباه برای ما خیلی برتر از لذایذ جسمانی و آلودگی‌های مادی بود.

ما همواره در خود ندای مبهمی می‌شنویم که ما را به سوی این نخستین عشق به حکمت می‌خواند. ما مثل براونینگ چنین می‌اندیشیم که: «طعام و شراب من برای تحصیل معنی زندگی است.» قسمت اعظم زندگی ما بی‌معنی است و در تردید و بیهودگی هدر می‌رود؛ ما با بی‌نظمی‌هایی که در درون و بیرون ماست می‌جنگیم و مع ذلک حس می‌کنیم که اگر بتوانیم روح خود را بشکافیم یک امر مهم و پرمعنی در آن پیدا می‌کنیم. ما در جستجوی فهم اشیا هستیم: «معنی زندگی برای ما این است که خود و آنچه را که به آن برمی‌خوریم به روشنی و شعله آتش مبدل سازیم.» مانند میتیا در «برادران کارامازوف» از «کسانی هستیم که احتیاجی به آلف الوف ندارند، فقط پاسخی به سوالات خود می‌خواهند.» ما می‌خواهیم ارزش و دورنمای اشیایی را که از نظر ما می‌گذرند دریابیم، و بدین وسیله خود را از طوفان حوادث روزانه برکنار داریم. ما می‌خواهیم پیش از آنکه دیر شود اشیای کوچک را از بزرگ تشخیص دهیم و آنها را

شامل می‌گردد. تحقیق در معنی فلسفه مستلزم تحقیق در معنی تاریخ فلسفه است. فلسفه، حیات اندیشه است. فلسفه پرسش از وجود موجود و علم به اعیان موجودات است. فلسفه سیر مداوم و در راه بودن است. افلاطون وجود موجود را ماهیات ثابته و ارسطو منشایث اثر و دکارت من متفکر دانسته و کانت مابعدالطبیعه را متعلق به ماهیت بشر خوانده و آن را منحصر در نقادی شناسایی انگاشته و هگل فلسفه را بکلی از معنای یونانی که حب دانایی است دوره کرده و آن را عین دانایی و دانندگی مطلق دانسته است. فهم این معانی بدون انس با آنها میسر نیست و این انس هم به صرف خواندن و آموختن فلسفه، یعنی با علم فلسفه، حاصل نمی‌شود. طی طریق در اندیشه فلسفی ما را به انس با این معنی می‌رساند. با این همه رسوخ در تفکر گذشته و تذکر نسبت به آن، شرط هر تفکر تازه است. اما باید آن زمان فرا رسد - و شاید بزودی فرا رسد - که بشر بتواند نه با رای فضولی بلکه با خروج از آن، یعنی خروج از اداره خود و خودرانی، ندایی را بشنود که او را به تفکر می‌خواند؛ آن وقت بشر از مفهوم به معنی می‌رود و پرسش قلبی از وجود می‌کند. وقتی پرسش قلبی مطرح باشد، دیگر حتی تفکیک پرسش و پاسخ هم مورد ندارد بلکه پرسش عین پاسخ است. فلاسفه تصدیق دارند که از طریق علم حصولی نمی‌توان به اعیان و ماهیت موجودات و اشیاء رفت بلکه این فقط با انس و در اصول حضور میسر است. تفکر اصیل هم‌زمان شدن با وجود و با متفکران است. در سیر تفکر، پرسش و پاسخ یکباره با هم می‌آید. ویلیام جیمز می‌گوید: فلسفه چیزی جز وصول به کنه حقایق اشیا و غور در معانی عمیق آنها نیست و در سلسله واقعیات، پیدا کردن جوهر

فلسفه حوزه‌ای از دانش بشری است که به پرسش و پاسخ درباره مسائل بسیار کلی و جایگاه انسان در آن می‌پردازد؛ مثلاً این که آیا جهان و ترکیب و فرآیندهای آن به طور کامل مادی است؟ آیا به وجود آمدن یا به وجود آوردن جهان دارای هدف است؟ آیا ما می‌توانیم پاسخ قطعی بعضی چیزها را بیابیم؟ آیا ما آزاد هستیم؟ آیا ارزشهای مطلق وجود دارند؟ تفاوت اصلی فلسفه یا علم در این است که پاسخهای فلسفی را نمی‌توان با تجربه یا آزمایش تایید کرد.

از جهتی می‌توان برای فلسفه دو معنی در نظر گرفت، در معنی نخست مراد از فلسفه عبارت است از تامل و تحقیق عقلانی و پیشین در باب موضوعات خاص می‌باشد. موضوعاتی از قبیل خدا، شناخت، هستی، اخلاق، انسان، ذهن، جامعه و ... در این معنی از فلسفه، فلسفه به عنوان دانشی با موضوع خاص می‌باشد که فراتر از آن نمی‌رود. برای مثال فلسفه در نزد ابن سینا و یا ملاصدرا یعنی علم به وجود و اوصاف آن، یا نزد کانت فلسفه یعنی تامل عقلانی در باب شناخت و معرفت انسان و یا فلسفه نزد ویتگنشتاین یعنی تحقیق و تامل در باب زبان و ... در چنین تلقی‌ای از فلسفه، فلسفه در معنایی محدود به کار می‌رود و در محدوده خاصی محدود جهان، شناخت، زبان، انسان و در این معنا، فلسفه معنای عامی می‌یابد و حوزه وسیعی را شامل می‌گردد به گونه‌ای که شامل تمام حوزه‌های محدودی که هر فیلسوف برای خود در نظر گرفته است، می‌گردد. حال آنچه از فلسفه در عنوان «تاریخ فلسفه» مراد است، همانا معنی دوم از معانی سابق می‌باشد چرا که آنچه با عنوان تاریخ فلسفه مورد بررسی واقع شده و می‌شود طیف گسترده‌ای از مباحث فلسفی اعم از هستی، خدا، جهان، انسان، اخلاق، معرفت و ... را



که افراد عادی از آن سر در آورده‌اند و بنابراین، جوهر و چکیده آن را دست کم بصورت ساده فهمیده‌اند. دید و بینش محوری و اساسی فلاسفه بزرگ ساده است. (راسل)

هدف فیلسوف بیان حقیقت است و بنابراین او از نظر حرفه‌ای در این کار نیست که به اظهارات ارزشی مبادرت کند، کار او این نیست که به مردم بگوید چه باید بکنید، چون اینگونه گفته‌ها ارزشی است و بنابراین به معنای دقیق کلمه، نه به هیچ وجه صادق است و نه کاذب. از طرف دیگر، چون هدف او کشف حقایق امکانی (contingent) و تجربی هم نیست از جهت حرفه‌ای احکام ترکیبی و تجربی هم صادر نمی‌کند. کار فیلسوف از اساس با کار معلم اخلاق و دانشمند تفاوت دارد. کار حرفه‌ای او، بر پایه آن دو فرقی که گفتیم، کشف آنگونه حقایق تحلیلی است که نسبت‌های منطقی بین مفاهیم را آشکار می‌کنند. فلسفه ذاتاً و عمدتاً عبارت از تحلیل مفاهیم است.

بعد از اینکه در جهان قرار گرفتید، اولین وظیفه‌ای که فلسفه پیدا می‌کند توصیف است. فیلسوف می‌خواهد شیوه‌ها و وجوه مختلف بودن ما را در دنیا بررسی و توصیف کند. حقیقت فلسفه انکشاف چپستی موجود و نحوه وجود آن است و این حقیقت از آن جهت که تاریخی است در هر دوره‌ای به نحوی و با نامی ظاهر می‌شود.

تاریخ ترقی انسانیت در طول فرهنگ سازی و مدنیت، همه از برکت تفکر فلسفی بوده است. زیرا راه گوش و چشم و بینی را می‌توان بست و نشنید و ندید و نبویید اما راه تفکر و فهم را نمی‌توان بست، زیرا در دست بشر نیست و جریانی درونی و باطنی است.

بنابر عقیده افلاطون، وظیفه فلسفه چیزی جز

این نیست که معرفت و دانش معقول را جانشین ایمان سازد و برای اثبات درست بودن قوانین و سرمشق‌هایی که مورد اطاعت کورکورانه جامعه است براهین و دلایل معقول پیدا کند. به عبارت دیگر تمام آن قوانین و سرمشق‌ها را به محک استدلال بزند و از صحتشان در پرتو برهان (و نه در پرتو ایمان) اطمینان حاصل نماید.

افلاطون و ارسطو حیرت را آغاز فلسفه دانسته‌اند. آیا در حقیقت فلسفه بی‌حاصل است؟ چرا باید به فلسفه رسید؟ به نظر می‌رسد که علم دائماً در پیشرفت است و حال آنکه فلسفه قلمرو خود را از دست می‌دهد ولی این امر فقط بدان جهت است که فلسفه وظیفه‌های سنگین و پرحادثه دارد و آن عبارت است از حل مسائلی که هنوز ابواب آن بر روی روشهای علوم باز نشده است: مانند مسائل خیر و شر، زیبایی و زشتی، جبر و اختیار، و حیات و موت؛ به محض اینکه میدانی از بحث و بررسی معلوماتی دقیق با قواعد صحیح در دسترس می‌گردد علم به وجود می‌آید. هر علمی مانند فلسفه آغاز می‌شود و مانند فن پایان می‌پذیرد؛ با فرضیه‌ها بیرون می‌آید و با عمل جریان پیدا می‌کند. فلسفه تعبیر فرضی مجهول است و یا تعبیر فرضی اموری است که به درستی و چنانکه باید هنوز معلوم نشده است؛ فلسفه نخستین شکافی است که در حصار حقیقت رخ می‌دهد. علم سرزمین تسخیر شده‌ای است که در ماورای آن مناطق آرامی وجود دارد و در آن معرفت و هنر جهان ناقص و شگفت انگیز ما را می‌سازند. فلسفه ساکن و متحیر به نظر می‌رسد، ولی این امر از آن جهت است که وی ثمرات پیروزی خود را به دختران خود، یعنی علوم، واگذار کرده است، وی راه خود را به سوی مجهولات و سرزمینهای کشف نشده ادامه می‌دهد و در

این کار اشتباهی ملکوتی سیری ناپذیری دارد. حتی در این راه مخالفت با فلسفه، خود نوعی فلسفه است.

علم عبارت است از مشاهده نتایج و تحصیل وسایل؛ فلسفه عبارت است از انتقاد و تنظیم غایات، و چون امروز کثرت وسایل و اسباب و آلات با تعبیر و ترکیب ایدئالها و غایات متناسب نیست، زندگی ما به فعالیت پر سر و صدا و جنون آمیز تبدیل شده است و هیچ معنی ندارد. ارزش یک امر بسته به میل ماست، و کمال آن در ربط آن به یک نقشه یا یک کل است. علم بدون فلسفه مجموعه اموری است که دورنما و ارزش ندارد و نمی‌تواند ما را از قتل و کشتار حفظ کند و از نومییدی نجات بخشد. علم، دانستن است و فلسفه حکمت و خردمندی است.

فلسفه هم بطوری که می‌دانیم میدانی وسیع دارد و هر کس قوه تفکر و نیروی استنباط داشته باشد می‌تواند در مسائل فلسفی چیزهایی بگوید که قبل از او بفکر دیگران نرسیده است، لذا خواندن حاشیه‌هایی که دانشمندان بر کتب فیلسوفان نوشته‌اند می‌تواند برای کسانی که بخواهند از نظریه فیلسوفان مطلع گردند سودمند باشد.

کسی نمی‌تواند فلسفه را از دیگری بیاموزد. فیلسوف شدن راه و رسم معینی ندارد که بشود فی المثل با برنامه‌ریزی فیلسوف تربیت کرد.

اگر کسی تاکنون یا به میل و اراده خویش و یا به علت اینکه نظام آموزش و پرورش او را به این راه هدایت نکرده، به فلسفه علاقمند نشده باشد، چه دلایلی می‌توان برای او آورد که چنین علاقه‌ای پیدا کند؟

به طور صریح، فلسفه پنج قسم بحث را دربر می‌گیرد:

۱- منطق: مشاهده و درون‌بینی، قیاس و

استقرا، فرض و تجربه، تحلیل و ترکیب، صور فعالیت انسانی است که منطق می‌خواهد آن را تهیه و تنظیم کند، این امر برای اغلب ما خشک و بی‌حاصل است، ولی با اینهمه، اصلاحاتی که در روش تفکر و تحقیق نصیب مردم شده است از حوادث مهم تاریخ فلسفه محسوب می‌شود.

۲- علم الاجمال: مطالعه شکل مطلوب، یا همان زیبایی، و نیز فلسفه هنر است.

۳- اخلاق: مطالعه در رفتار کمال مطلوب است و علم خیر و شر و علم حکمت عملی و به قول سقراط، علم اعلی است.

۴- سیاست: بحث در تشکیلات ایدئال اجتماع است (و چنانچه می‌گویند فن به دست آوردن قدرت و حکومت و نگاه‌داری آن است) و بازیگران فلسفه سیاسی عبارتند از: حکومت مطلقه، حکومت اشراف، حکومت عامه، سوسیالیسم، آنارشسیسم، و طرفداری از حقوق زنان.

۵- علم مابعدالطبیعه: بحث در حقیقت بازپسین کلیه اشیا است، یعنی طبیعت واقعی ماده (علم الوجود) و روان (روانشناسی متافیزیک) و نسبت «روح» و «ماده» در ادراک و معرفت (بحث درباره معرفت انسانی یا «شناسایی نگری»).

منابع:

۱. کاپلستون، فردریک. (۱۹۴۶-۱۹۷۴). تاریخ فلسفه. ترجمه: جمع مترجمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲. راداکرشنان، سروپالی. (۱۳۹۳). تاریخ فلسفه شرق و غرب. ترجمه‌ی جواد یوسفیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۳. راسل، برتراند. (۱۹۴۵). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه‌ی نجف دریابندری، تهران: ناشر فارسی شرکت سهامی کتابهای جیبی.

## ادامه از صفحه ۸ د افغانستان چپ غورخنگ او د کارگر طبقه

پخواني تعلق په اعتبار اوس هم ځيني خلک او سياسي عناصر ورباندې غوليرې. ددې گروپ افراد د خپل پخواني چپ غورخنگ سره تړاو باندې پښیماني څرگندوي او حتی ددې لپاره چې خپلو بهرنیو بادرانو ته ځان خوږ کړي، چپ غورخنگ او مارکسیزم پسي ناوړه توروته پورې کوي. ددې توبه گارانو له ډلې څخه ځينو خپل ځانونه د پخوانیو منفورو مجاهدینو مشرانو او تنظیمونو تر پښو لاندې حلال کړي دي. چا یې لاسونه بښل کړي او څوک د قومپالنې لیونی مینې په اور کې د خپل قوم د جهادي مشرانو د غم او بنادې په بن کې گل او بلبل شول. نو د هیبنتیا وړ خبره نه ده چې د همدې ځان او وجدان پلورني په بدل کې ډیرو همدې تسلیم شوو چپیانو د امریکا او ناتو د گوداګي دولت دننه لوړ مقامونه ترلاسه کړل: وزیران، معینان، ریسان او سلا کاران شول.

**نوی او دودپالی چپ:** له څو مودې راهیسې د ټولنیزو رسنیو په بازار کې د چپ غورخنگ ترمنځ د ځوانانو او بوډاگانو اصطلاح په کارېږي او د چپ غورخنگ د ماتو او وروسته پاتېوالي پړه یو پر بل اچوي. په دې وروستیو کلونو کې ډیری نوي ځوانان، محصلین او د لوړو زده کړو ځوان کهول له چپي اندونو سره په انفرادي یا د کوچنیو گروپونو په شکل مبارزې ډګر ته راوتلي دي. دغه ځوانان د چپ غورخنگ دودیزه مشران او کادرونه په محافظه کارۍ او له مارکسیزم څخه په ډګم او ناسم پوهاوي باندې تورنوي. دوی ادعا کوي چې دغه دودپاله کادرونه نشي

کولای د ټولني او نړۍ نوي تحولاتو علمي شننه وکړي، د مبارزې وسایل چمتو کړي، تضادونه تشخیص کړي او بالاخره سمې تگلارې غوره کړي. ځوانان استدلال کوي چې په تیرو څلور یا پنځو لسيزو کې ددې مشرانو په فکر او مارکسیستي پوهاوي کې پرمختګ شوی نه دی. اوس هم د افغانستان ټولنه او نړۍ د نیمې پېړۍ مخکې چمتو شوو تحلیلونو په اساس په پام کې نیسي.

نوي ځوانان هم د ډیرو منځلارو چپیانو په شان د بهر میشتو چپیانو سره عقدي چلند کوي او هغوی کارګري طبقې او انقلابي مبارزې ته ژمن نه بولي. د دوی لپاره د انقلابیتوب معیار په خپلې خاورې کې اوسیدل دي. دوی پرځای ددې چې خپله خولی قاضي کړي او اذعان وکړي چې په سیاسي او طبقاتي مبارزې کې د افغانستان دننه د دوی حضور څومره رول او اغیزه درلوده، څومره کارګرانو سره یې اړیکې درلودې، څه تشکیلاتی او پوهاوي کارونه یې سرته رسولې او څه لاسته راوړني درلودې، هسې د خپل بام واورې د نورو بامونو ته اچوي.

البته د چپ غورخنگ د پخوانیو مشرانو او کادرونو صداقت، میراني او سرښندنې د ستاینې او درناوی وړ دي، خو نیمګړتیاوې یې هم باید له پامه ونه غورځول شي. که د فعالیتونو لومړۍ لسيزه یې د بې تجربیتوب او له مارکسیزم څخه د نیمګړي پوهاوي په خاطر له پامه وغورځوو، خو وروستی لسيزې د بخښنې وړ نه دي. هغوی ونه توانیدل چې د مذهب، ناسیونالیزم، سلیقي او

ځانغوښتنې له زندان څخه ځانونه خوشي کړي، مارکس درک کړي او مارکسیستي عمل وکړي. هغوی هڅې ونکړې چې له نورو همفکرو چپي سازمانونو سره تفاهم او وحدت ته ورسېږي. هغوی ونشو کولای چې نوی نسل وروزي او حتا د خپلې کورنۍ غړي او اولادونه لږتر لږه د مارکسیزم په الفبا او انقلابي اخلاقو باندې سنبال کړي.

اما نوی نسل او ځوانان چې د پخوانیو مشرانو په شان د مبارزې د اختتافي شرایطو تجربې نلري، انقلاب او مبارزه لکه د مازیګر په مهال د سمندر په غاړه چکر وهل تصور کوي. که څه هم علمي او تیوریک پوهاوی یې اپډیټ او نسبتاً لوړ دي خو دوی هم په هغې لارې باندې روان دي په کومې چې پخواني مشران ستړي شوي دي. منظم تشکیلات نلري، له تشکیلاتي انضباط څخه تښته کوي، د کارګرانو او زیارکښانو سره په تماس کې نه دي او نه هم د انترناسیونالیستي مبارزې په ارزښت او لاروچارو پوهیږي.

څرنگه چې د پورته فکتورونو څخه په ډاګه کېږي، تسلیم شوي چپیان او منځلاري یا انجويي کېن اړخي کولای نشو د چپ غورخنگ په ځواکونو کې وګڼو، ځکه چې هغوی په دې علم او لارې باندې خپل باور له لاسه ورکړی دی. هغوی ددې پرځای چې چپ غورخنگ او یا د کارګري طبقې په ګټه واوسي، ددې غورخنگ لپاره یې زیانونه ډیر دي. هغوی د خپلو شخصي او انفرادي ګټو د خوندي ساتلو لپاره د چپ غورخنگ ترمنځ د نږدیوالي، همغږۍ او یووالي په وړاندې

تل خنډونه جوړ کړي او په دې توګه د کین اړخ غورخنگ د پرمختګ او ودې مخه یې نیولې ده. هغوی د مارکسیزم، خپلو ځینو مشرانو او سازمانونو او ډلګیو ته د مذهبي سپیڅلتیا جامې اغوستي او په هیڅ بېي چمتو نه دي چې دا جامې له خپل بدن څخه لیرې کړي. هغوی رادیکاله چپیان او سوسیالیستي فعالین چې په علمي مارکسیزم باندې ټینګار کوي، ډول ډول ټاپي لګوي او په ډاګه وایي چې هرڅوک زمونږ په شان فکر نه کوي، غلیمان دي.

نو دې پایلې ته رسېږو چې د چپ غورخنگ د ژغورلو، رغولو او پیاوړي کولو دنده د سوسیالیستي، رادیکاله چپ او انقلابي ځوانانو په غاړه ده چې د خپلو نیمګړتیاو د اصلاح کولو او له معاصرو ننګونو سره د ډغرو وهلو پوټانسیل لري. دا مثلث هغه ځواکونه دي چې تل یې د ګډو موخو تعریفولو او یو له بل سره د همکارۍ لپاره په چپ غورخنگ غږ کړی دی. باید د پورتنیو نیمګړتیاو او ناکامیو څخه درس زده کړو. د تیوریکي، اکاډمي ورکولو او د نشریاتو خپرولو ترڅنګ په عملي او تشکیلاتي ځانګو کې هم موازي کار پیل کړو. دا چاره خپله اساسي دنده وګڼو چې له مارکسیستي آگاهی او طبقاتي روحيې سره د کارګرانو، زیارکښانو، ښځو، ځوانانو، محصلینو او ښوونکو منځته ولاړ شو. چپ غورخنگ پرته د کارګرانو څخه هیڅ معنا نلري او نه به هم په ځواک او یو منلي الترناتیف بدل شي.

## د افغانستان چپ غورځنگ او د کارگر طبقه

ناصر لویاند



افغانستان کې دننه اوسېږي خو د فعالیت تمرکز یې د کارگر طبقې په گټو او مطالباتو او یا د مارکسیستي اصولو او لارښوونو په بنسټ نه بلکې قومپالنې، ولسپالنې او مدني یا پروژوي فعالیتونو باندې ولاړ دی. دا ډول سازمانونه او فعالین که څه هم د چپ ادعاوي لري، په خپلو تشکیلاتي برنامو کې د مارکسیزم، ماویزم، کارگر او دهقان څخه یادونه کوي، خو عملاً هم په تیوریک او هم پراتیک ډگر کې د مارکسیزم او کارگر طبقې څخه ډیر واټن لري. تشکیلاتي جوړښت یې میراثي او د یوې کورنۍ بڼه لري، دموکراتیک سانترالیزم، گوندي ټاکنې، انتقاد او د حساب ورکونې اصول په کې نه مراعات کېږي. نو په دې ډول دا سازمانونه په مافیایي کړیو، خصوصي شرکتونو یا په "ان جي او" گانو بدل شوي دي. ځینو خپل رسمي گوندونه، مدني ټولني او موسیسي جوړي کړي او هلته او دلته د بسپنو راټولو لپاره د بهرنیو هیوادونو سفارتونو کې ناستې او غونډې لري. د بهرنیو امپریالیستي هیوادونو له وزیرانو او سفیرانو سره یادگاري انځورونو باندې ویاړ کوي او کله هم همدې هیوادونو څخه د خپلي مزدورۍ او نمک حلالۍ جایزې او مدالونه ترلاسه کوي. د ولسمشریزو ټاکنو په مهال د وزارت، معینیت یا مشاوریت ترلاسه کولو په تمه پرون د حامد کرزي او نن د اشرف غني په پلویتوب کمپاینونه کوي.

۳- تسلیم شوي چپي فعالین: که څه هم ددې گروپ چپ فعالین په خپله په هیڅ ډول خپل ځانونه د کښ غورځنگ غړي نه گڼي، خو د

او فعالین زیاتره د هیواد څخه بهر میشت دي او ځیني یې په انټرنټ کې منظمي خپروني لري. اما، دغه نشرات پرته له دې چې خپل مخاطب وپېژني، د مخاطب غوښتنې او سوبه په پام کې ونیسي او یا خپل مخاطب ته د رسیدو چابکونه وپلټي همداسې پټي سترگې هوا ته غونډاري توغوي. د وروسته پاتې مدني ټولنو سازمانو پشان پرته له دې چې د خپلو تیرو کلونو د فعالیتونو اغیزې، گټورتیاوي، منفي او مثبت اړخونه یې تر شنني او څیړني لاندې ونیسي، خپلو هلوځلو ته ادامه ورکوي. ښکاره ده چې دا ډول د کار سبک پرته له دې چې څه د پام وړ لاسته راوړني ولري په اورمهال کې خپلې ددې فعالینو د ناهیلیو او بې باوریو سبب کېدلې شي.

د رادیکاله چپ ځیني افراد هیڅ کومو تشکیلاتو کې غړیتوب نلري خو کله کله په ټولنیزو رسنیو کې د خپلو اندونو څرگندونې کوي او لویې ادعاوي لري. نوموړي سازمانونه او فعالین د افغانستان کارگرانو او زیارکښانو سره هیڅ تړاو نه لري او هم د دوی خپروني، دریزونه او څرگندونې تر کارگرانو نه رسیږي. ځیني رادیکاله چپ سازمانونه او افراد د دین او مذهبي باورونو په وړاندې غیر علمي دریزونه لري او کله هم د قوم او ملیتپالنې په کړی کې په مارکسیستي پوښښ سره مانورونه اجرا کوي. که څه هم نوموړي سازمانونه او فعالین د مالي او اقتصادي اړخه د منځلارو او تسلیم شوو چپیانو څخه ډیر کمزوري دي خو د ویلو لپاره ډیر څه لري.

۲- منځلاري چپ سازمانونه او فعالین: ددې گروپ سازمانونه او افراد ډیری په

وگرځید چې ونشي کرای د کارگرې طبقې سره ارگانیکه اړیکه ټینګه کړي، د کارگرې طبقې غوښتنې وپېژني او د هغوی د عملي کولو او لاسته راوړلو لپاره گامونه پورته کړي. له بل پلوه، د افغانستان کارگرې طبقې د ټیټې فرهنگي او لیک لوست کچې له کبله او هم د ځانگړو اقتصادي او کاري خنډونو له امله ونشو کرای چې په خپله د یوې وینې، منظمې او یو موټې طبقې په حیث ځان څرگند کړي، او همدا شان د کاري موسیسو د خاوندانو او دولت په وړاندې خپل غږ پورته کړي. د افغانستان د کارگرې طبقې د خپلو حقونو څخه د دفاع لپاره لا تر اوسه هم په دې توانیدلي نه ده چې خپل خپلواکه سازمانونه، اتحادې او د رهبرۍ شور اګانې جوړي کړي.

د می میاشت لومړۍ نیټه د کارگرانو نړیواله ورځ ده. دغه ورځ هر کال د حکومتي موسسو او ځینو دولتي کارگري اتحادیو لخوا د مفشونو غونډو په ترڅ کې لمانځل کېږي. خو هیڅکله په دې غونډو کې د کارگر طبقې د حقونو، د کارگرانو او زیارکښانو د کار او ژوند ناوړه وضعیت او د حکومت او موسیسو د خاوندانو د ظلم او استعمار په اړه خبرې نه کېږي. د چپ غورځنگ سازمانونه او فعالین هم هر کال په دې اړوند یوازې د یوې اعلامي یا د کوم کارگر عکس په خپرولو باندې بسنه کوي، نوی پیغام، نوی تگلاره او نوښت نه لري.

کولای شو د افغانستان چپ غورځنگ په دريو برخو وویشو او فعالینونو او ځانگړتیاو ته یې اشاره وکړو:

۱- کارگري سوسیالیستي سازمانونه یا رادیکاله چپ فعالین: ددې گروپ سازمانونه

ددې سرلیک موخه په افغانستان کې د کښ غورځنگ او کارگرې طبقې هر اړخیزه شننه او تریخي ارزونه نه ده بلکې زیاتره د کښ اړخو سازمانونو او فعالینو اوسنیو فعالیتونو، خپرونو، لیدلوري او په ټولنه او سیاسي فضا کې د هغوی حضور ته ځانگړې شوې ده. دا چې ولې وروسته د څلور یا پنځو لسیزو فعالیت او شتون څخه، چپ غورځنگ او د کارگر طبقه د افغانستان په سیاسي پېښو، د سولې او جنگ، تصمیم او عمل معادلو کې د لومړي، دوهم یا دریم گوني اړخ په توګه نه گڼل کېږي؟

ښکاره ده چې باندنيو عواملو هم د افغانستان د چپ غورځنگ په ژوند، تاریخ، ودې او ناکامیو غوڅې اغیزې درلودې، خو په دې لاملونو ځکه نه غږیږو چې د چپ غورځنگ له ارادې او وړتیا بهر دي، اما هغه لاملونه او ستونزې چې د حل او هوارولو وړ دي او ددې غورځنگ دنني اړخ پورې تړاو لري، باید ورته اشاره وشي:

په ټولیز ډول د چپ غورځنگ سازمانونه او فعالین د کارگر طبقې د استازیتوب او د حقونو څخه د دفاع دعوه لري خو دا چې په عملي ډگر کې دغه سازمانونه او فعالین تر کومې کچې له کارگرانو او زیارکښانو سره اړیکې لري او د دوی په ډلو او تشکیلاتو کې څومره غړیتوب لري، هغه څه دي چې باید ورباندې ټینګار وشي. انقلاب او بدلون یوازې د ښه هوډ او غوره تکلارو په درلودلو سره بري ته نه رسیږي. انقلاب د خلکو په پوهاوي، انسجام او ملاتړ سره شونتیا مومي. په افغانستان کې چپ غورځنگ چې له پیل سره یې ډول ډول ایډیولوژیک، سیاسي او تشکیلاتي نیمگړتیاوې درلودې، ددې لامل